



آذری یا آذربایجانی؟

آنچه مسلم است ناحیه شمال غربی ایران که در میان ولایت گیلان و رود ارس و خط الرأس رشته کوهستان غربی ایران و ولایتهای کردستان و زنجان قرار دارد از صدر اسلام بدین طرف معروف به آذربایجان یا آذربایگان بوده که در اصل از کلمه آذربادگان و آذربادکان و آتورپاتکان پهلوی گرفته شده است. از قرار معلوم این نامگذاری یا وجه تسمیه را از آتورپات یا آذربادویا آذربد نامی گرفته اند که پس از غلبه اسکندر مقدونی و سقوط دولت هخامنشی و برهم خوردن مرکزیت در کشور شاهنشاهی ایران، بر این جزء محدود از مملکت حکومت میراند.

آذربایجان و آذربایجان دو صورت معرب از آذربایگان و آذربادگان فارسی است که فردوسی در شاهنامه برای رعایت ضرورت شعری ناگزیر شده الف زایدی میان دو جزو لفظی «آذر» و «بادگان» بیفزاید و به صورت آذرآبادگان درآورد. بنابراین نباید جزء دوم کلمه آذرآبادگان را مأخوذ از «آبادگان» مشتق از «آباد» یا «آباد» دانست.

در آثار تاریخی و جغرافیائی و لغوی که به زبان عربی نوشته شده است منسوب به آذربایجان را «آذربایجانی» و «آذربایجی» و «آذری» یاد کرده اند که از آن میان نسبت «آذری» بیشتر به زبان و سکنه محل بر میگردد تا مکان، و منسوب به مکان معهود همان نسبت آذربایجانی است که در فارسی دری و زبان عربی هر دو متداول میباشد.

شادروان سیداحمد کسروی تبریزی و عده ای از پژوهندگان آذربایجانی و غیر آذربایجانی بعد از او در طی نگارش مقاله ها و رساله های که غالباً به چاپ رسیده حق زبان «آذری» را از روی موازین تحقیقی و زبانشناسی نیکوآدا و ثابت کرده اند که «زبان آذری» لهجه ای یا شعبه ای از زبان پهلوی عصر ساسانی متداول در غالب نواحی شمالی و غربی و جنوبی ایران بوده است، لهجه ای که پس از غلبه مسلمانان بر این ناحیه، تا صدها سال بعد

* استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

هجری به شهادت چلبی جهانگرد عثمانی که از تبریز در آن صده دیدن میکرده و در سیاحت نامه خود از آنجا شرحی آورده است لهجه‌ای در میان توده مردم تبریز هنوز متداول بوده است. هجوم غزها در صده پنجم هجری وایلغار تاتارها در صده هفتم و مهاجرت ترکمانهای قزلباش در صده نهم، استمرار تداول وجود زبان آذری پهلوی بنیاد را در آذربایجان متوقف یا محو نساخت و غالب آثار نظم و نثری که از زبان و لهجه‌های مختلف متداول در آذربایجان (اعم از تبریزی و اردبیلی و اهری) در دست داریم مربوط به همان دوران استیلاء و مهاجرت تاتارها و ترکمانهای قزلباش بدین ناحیه میباشد. در صده هشتم هجری تقریباً یکصد سال پس از غلبه مغول، وجود عده‌ای از طوائف ترک‌زبان در حوالی شهر تبریز، به حمد الله مستوفی مورخ معروف که در داخل شهر از آنان نشانی و شهر نشینی نمیدید چنین القاء کرده بود که ترک‌زبان اصولاً نمیتواند در تبریز به سربرد، همان تبریزی که نمونه‌ای از گفتار بومی مردم آنجا را در کتاب نزهة القلوب خود ثبت کرده و چهل سال پیش این کار ابتکار نشر مقاله «زبان تبریزی» را نصیب مجله آموزش و پرورش ساخت.

هجوم مکرر عثمانیها به آذربایجان در عهد شاه اسمعیل و شاه طهماسب و سلطان محمد و شاه عباس صفوی و رفت و آمد مکرر پادشاهان و پاشایان آن مملکت در این مرز و بوم که گاهی دوران توقف آنها از ماهها به سالها میرسید، دولت صفویه را به استفاده بیشتر از وجود ترکان قزلباش روملو و شاملو و قاجار و تکلو و افشار در دفاع از این مرز و بوم و ادار میکند و قبیله ساختگی «شاهسون» بعدها که از ترکیب طوائف ترک و تاجیک شیعه تشکیل و مامور دفاع آذربایجان در برابر عثمانیها گشت، زبان رابط میان افراد و دسته‌های مختلف این ایل نوظهور همان ترکی قزلباشی شد که از پیش میان ترکمانان شیعه مهاجر از شام و اناتولی متداول و سپس در پیرامون رودارس به تدریج معمول شده بود. با وجود این مفصلترین اثری که از بقای مستمر «زبان آذری» در شهر تبریز به دست داریم در همین جزء از زمان و به عهد شاه عباس نوشته شده است و آن رساله روحی انارجانی از مردم شهرستان تبریز میباشد.

غلبه کامل فارسی دری بر زبان شعرو نثر رایج ایران در عهد تیموریان و قراقویونلوها و آق قویونلوها و صفویه به تدریج از استعمال لهجه‌های آذری و زنجان و همدانی و ابهری و قزوینی در شعرهای محلی مردم این منطقه، به صورت «فهلویه» و «آذریه» تا آنجا گشت که نمونه‌ای از این آذریه‌ها یا فهلویات آخر عهد صفوی را اکنون در دست نداریم.

بهر نسبت از رونق لهجه‌های محلی آذری میکاست شعر ترکی جدید قزلباشی که از روزگار نسیمی و فضولی و جهه و رونق تازه‌ای میان قبایل قزلباش شیعه یافته بود در کنار ادبیات ملی فارسی دری، ادبیات ترکی قزلباشی را در آذربایجان و شمال رودارس به وجود آورد که با مذهب شیعه و مصائب آل محمد از نوحه سرائی رابطه محکمی داشت. این

شعرو نثر ترکی که به لهجه ترکمانان قزلباش مقیم آذربایجان عرضه میشد به ترکی آذربایجانی در جنب ترکی عثمانی و ترکی جغتائی وجود ادبی مستقلی بخشید. حق مطلب این است که آثار این لهجه نوظهور را در آذربایجان نبایستی به نام «آذری» خواند که دست کم از صدر اسلام بدین طرف اختصاص به زبان بومی دیرین آذربایجان داشته است و به همین نظر در اصطلاح ادب و زبانشناسی صفت آذری برای آن لهجه قدیمی منشعب از زبان پهلوی محفوظ و مخصوص مانده است، لهجه‌ای که از آغاز ظهور اسلام در این ناحیه تاروزگار قاجاریه همواره در میان کشاورزان تات یا تاجیک آذربایجان متداول بوده است. در این صورت برای تشخیص لهجه ترکی معمول شیعیان قزلباش که دنباله ارتباط آنان از نواحی مجاور رود فرات به دست حکومت عثمانی برکنده شد از لهجه ترکان شمال خراسان و گرگان که به جغتائی سخن میراندسزاوار بوده که این لهجه را به نام آذربایجان منسوب دارند که محل اقامت جدید مهاجران قزلباش شام و اناتولی بوده است. و ترکی آذربایجانی بنامند نه آذری که اسم زبان دیگری بوده است.

از آغاز صده چهاردهم هجری به سببی که به خلوص نیت عوامل و روابط آن نمیتوان اعتمادی داشت برخی از نویسندگان خارجی که در پیرامون آذربایجان و مردمش به اظهار نظر پرداخته‌اند، میان این دو اصطلاح که «آذری» به معنی زبان بومی و باستانی مردم اصیل آذربایجان باشد با ترکی آذربایجانی که زبانی نسبتاً تازه وارد و سابقه وجود محلی آن در این صورت لغوی از آغاز صده نهم هجری بهیچوجه جلوتر، نه‌برود، تشویش و تخیلیت عسدی یاسهوی کرده‌اند و اصطلاح کهنسال زبان آذری را برای همین ترکی تازه وارد به کار برده‌اند. سی‌واندی سال پیش نویسنده جزوه‌ای یا جزوه‌هایی، به نام دایرة المعارف شیعه در حرف (الف) از آن اثر، به نقل از ترجمه عربی دائرة المعارف اسلام، آذری را بدین معنی عاریه‌ای به کار برده بود و مراناگ‌زیر ساخت که به رفع اشتباه از نویسنده و مترجم آن پردازم. متأسفانه از آن تاریخ بدین طرف تمایل عناصر و افرادی مختلف در خارج ایران از اران و بردع و قراباغ قدیم یا جمهوری آذربایجان شوروی جدید و همچنین در کشورهای دیگر ترک زبان شرقی و غربی اصرار در انحصار استعمال نسبت آذری برای ترکی آذربایجانی از نظر لغوی و ادبی و فنی برای زبانشناسان مشکلی پدید آورده و جا را بر وجود زبانی از ریشه پهلوی که دوییتی‌های آذری را بر زبان شیخ صفی‌الدین و عبدالله جوهری و عبدالقادر گوینده مراغه‌ای و لطایف مردم تبریز را بر قلم انشاء ظریف روحی انارجانی میگذاشت، در افق زبانشناسی چنان تنگ کرده است که کوشش شادروان سید احمد کسروی و پیروانش در طی چهل سال متوالی، هنوز نتوانسته‌اند این شبهه و تشویش راحتی از دست و زبان گویندگان و نویسندگان و دستگاه‌های ارتباطی مطبوعات داخلی کشور بر طرف سازد و بداند آن خاطر نشان

سازد که اگر کسی در آنسوی مرزهای آذربایجان زبان آذری میگوید و از آن زبان ترکی آذربایجانی را اراده میکند، اواز مردم ایران نیست و در این اظهار خود نباید حسن نیتی هم داشته باشد. اما شومن یا نمایشگزار سیمای تهران در روی صحنه عمل خود نباید نسبت به خواننده فارسیگوئی که احياناً در آموختن و سرودن و به عمل آوردن تصنیف ترکی آذربایجانی مهارت فنی نشان داده است با تعجب به چشم و گوش او سایر مردم بکشد که «شمایی آنکه زبان «آذری» بدانید این ترانه «آذری» را عالی ایراد کردید!»

اگر این سخن از زبان نمایشگزار و شومنی در تاشکند و آلما و عشق آباد و آنکارا به گوش پارسیگوئی میرسید قابل اغماض شمرده میشد و میتوانست حمل بر جهل گوینده آنها نسبت به وجود تفاوت در میان زبان آذری و ترکی آذربایجانی گردد، ولی سخنگوئی ایرانی و مازندرانی باید کارهای کسروی و کارنگ و آذریشناسان تبریز را خوب بشناسد و در دستگاه مرکزی سمعی و بصری ایران بر این تفاوت اصطلاح از نظر معرفت علمی آشنا باشد و بداند که وظیفه او همانا اصلاح چنین اشتباهها میباشد گرچه در سخن نمایشگزار خیره و خجند یا سمرقند و بخارا هم باشد.

اینکه در برخی از نوشته‌های ترکی و فارسی مربوط به دوره تاخت و تاز غزها به شمال ایران که زمینه ظهور گسترش و استقرار دولت سلجوقی را در صده پنجم هجری از شرق ایران تا آسیای صغیر و شام فراهم کرد، به نقل از افسانه «ده اغوز» با اغوز نامه سخن از رسیدن اغوز ابوالاتراک به مرغزار او جان و خالکریزی همراهانش در مرغزار «اوجان» برای بر آوردن تپه‌ای و پشته‌ای بیادگار این سفر رفته است و از این رو نام آذربایکان یا آذربیکان از «اژریا اوز» به معنی بلند و «بیک» بمعنی سران و مقدمان جماعت ترکیب شده است و صاحبان آن چنین فرضیه‌ها به استناد چنان داستانی آذربایکان را به معنی پشته رؤسایند داشته‌اند. پس برای تأیید چنین سابقه ساختگی باید نام دیرین این خطه در آثار قدیم هم به همین صورت آذربایکان ضبط شده باشد، در صورتیکه نام ناحیه را در آثار پهلوی «اتورپاتکان» و در اسناد یونانی متأخر «اتورپاتن» و در یونانی متقدم مدی (ماد) بوده است و تنها در دوره اسلامی است که لفظ آذربایجان از آذربادگان مقلوب اتورپاتکان پهلوی بیرون آمده است و نام پهلوی دیرین آن در زبان ارمنی به کلمه‌های آذربایقان و آذرباداقان ریشه داده است و این نامگزارها مربوط به روزگاری است که هنوز از ترکان غزنویان آنان اغوز در این خطه اثری به ظهور نییسته بود تا افسانه تپه‌سازی به سرزمین ماد و آذرباد نام ترکی بدهد.

تصور وجود غزی بیش از صده پنجم در آذربایکان مانند مسافرت اغوز اساطیری بدین سرزمین با هیچ روایت و مستندی تطبیق نمیکند و سکونت قوم زردپوست خزریهودی کیش هم در دامنه شمالی جبال قفقاز از حوادث صده ششم میلادی و مقارن ظهور اسلام بوده

است . در صورتیکه «اتورپاتن» در اسناد یونانی صده اول میلادی و آذرباداقان در اسناد ارمنی صده سوم و چهارم میلادی همچون اتورپاتکان در متون پهلوی از روزگاری قدیم وارد بوده است و تلفظ آذربادگان یا آذربایگان فارسی را در همان زمان تأیید میکند .

وجود نام آذربایجان در حوادث فتوح اسلامی دال بر قدمت استعمال کلمه و وجود آن در روزگاری مقدم بر چهار صد سال پیش از ورود غزها به خراسان ، تا چه رسد به آذربایجان بوده است . اصولاً افسانه اغوز را هیچ گونه مدرک و میزان تاریخی نمیتواند بر تاریخ مستند تحمیل کند و همانند داستانهای «تبع شمر» یمنی که از یمن به آذربایجان و خراسان تاخت و سمرقند را به نام خود «شمر کند» نامید و سراسر عربستان و ایران را تا مرز چین تصرف کرد حکایاتی است که بعد از غلبه مسلمانان بلکه غزها بر ایران ساخته و پرداخته شده تا برای ترك و تازی اثبات سابقه حق تجاوزی در این بوم و بر بکند ، در صورتیکه تاریخ چنین حوادثی را هرگز در برنگرفته و برای تبع و اغوز نشانه رفت و آمدی به آذربایجان و خراسان ضبط نکرده و نشانی بر جا نگذاشته است .

تصور انتساب همه قبایل زردپوست آسیائی جغتائی و ترکمان و قراختائی با وجود اختلاف آشکارای لغوی که بایکدیگر داشته اند به یک «اغوز» نام مجعول که از لفظ غزو غور برای تأمین هوسی یا غرضی اشتقاق یافته قطعاً پرداخته های خیال ترکانی است که بعد از آشنائی به داستان نوح و پسران او یا فریدون و پسرانش در روایات سامی و ایرانی ، به اندیشه ترکان غزراه یافته و چنین افسانه ای را پرداخته است و آنگاه دیگران بر این پایه تخیلی ، انساب ترك را چنانکه رشیدالدین فضل الله و فتحعلی شاه و قائم مقام بدان تأسی جسته و یاد کرده اند و در ضمن بر معنای افسانه سفر اغوز به آذربایجان و بر آوردن پشته های صحرای اوجان و جه تسمیه ای غافلانه به آذربایگان داده اند . در صورتیکه جهانیان میدانند پیش از آنکه نام غزو اغوز در صفحات تاریخ آسیا ثبت شود به سالیانی دراز ، استرابون در کتاب معروف خود «اتورپاتن» یا آذربادان را از نام سرداری محلی به نام آذرباد یا اتروپات مشتق میداند و میگوید اتروپات سرداری بوده از مردم این ناحیه که پس از غلبه اسکندر در این مرز و بوم لوای استقلال بر افراشت و تا اخلاف او دو بیست سال بعد بر آذربایجان فرمانروائی داشتند و نام سرسلسله خود را به این ناحیه دادند و آن را اتروپاتن نامیدند . این روایت که مورد قبول مورخان قدیم و جدید قرار گرفت با افسانه آذربایگان اغوز نامه قابل مقایسه نیست زیرا پیوستگی مفهوم بوم و بر با «آذر» به معنی «آتش» به مراتب افزونتر از «اوز» به معنی پشته و تپه است که در سطح آذربایجان خیلی کمتر از کوه و تل وجود دارد . وجود آتشکده آذر گشسب و ناحیه ای به نام گشتاسفی در محل قرا باغ و «باکو» در کنار آذر گاههای طبیعی میدان نفت محل وجود آذربان یا آذر کده ای قدیمی در همان محل نفتخیز و نفتزا که تا

عصر صفویه بوسیله موبدان هندی معتکف نگهبانی میشد ، در میان نام آذربایجان با «آذر» به معنی آتش رابطه استواری برقرار میسازد و صورت اتروپاتن یا یونانی شده آذربادان که در ابتدای امر هنوز با متمم پایکان و پادگان و بایگان تکمیل نیافته بود قرینه‌ای است که پیوستگی میان آذر (آتش) با آذربایجان به مراتب معقولتر از اوزره ترکی به معنی پشته‌ای و تپه‌ای است که به دستور اغوز بامشت مشت و دامن دامن خاک انتقالی در صحرای اوجان ساخته باشند .

مسابقه ریشه لفظ بغومغ و باک در عده‌ای از اسامی محلی و انتساب زردشت در روایات سنتی به همین ناحیه ، خود قرینه و دلیل مکملی است که در میان نام آذربایجان و محل آذربایجان و کیش زردشتی تصور وجود قدیمترین رابطه تاریخی میشده است . به هر صورت «آذر» خواه به معنی آتش و یا به صورت اوزره به مفهوم بلندی پشته خاک باشد در نسبت آذری افاده این نکته را میکند که در این ترکیب منسوب الیه جنبه «حال» دارنده «محل» در صورتیکه آذری منسوب به کلمه آذربایجان مفید معنی محل تنها نیست بلکه دلالت بر مردمی میکند که به روزگار قدیم در اینجا اقامت گزیده بودند چنانکه بعد هاهم در حوادث مربوط به آذربایجان کلمه «آذری» و «آذریه» در مورد مردمی به کار می‌رفته که در آنجا بسر می‌بردند و زبان ایشان نیز ناگزیر آذری خوانده میشد . این مردم همانطور که ریشه اتور و آذر در آتروپات و اتروپاتن و آتروپارت و آذربایجان مفهوم میکند یادگار مغان مادی بودند که قدرت روحانی را در ایران پیش از دوران هخامنشی به دست داشتند و در دنبال مرگ کوروش و سفر جنگی کبوجیه به مصر و اقامت در آن بوم و بر اینان سربه شورش برداشتند و مردمی بردیده نام را از میان خود به پادشاهی برداشتند و قیام داریوش را باعث شدند ، قیامی که به کشته شدن بردیده و سقوط حکومت مغان و قتل عام ماگوفونی یا عیدمغکشی در روزگار داریوش هخامنشی منجر شد .

شدت رابطه میان کلمات مادوماه و مغ و آذر ، گوئی به صورت مدغم آذر آذری در آمده و آذری صدر اسلام هر سه معنی را در زیر یک کلمه جمع میکند . در این صورت شایسته نیست از چنین ریشه‌ای آریائی و دیرینه امروز نامی نوساز برای زبانی در آوریم که در قرن پنجم هجری یعنی هزار سال پس از تشکیل اتروپاتن یا آذربایجان ، نخستین بار به گوش مردم آذریگوی تبریز وارد بیل خورده است و تا هزار و پانصد سال بعد از آن هم هنوز نتوانسته بود بر لهجه آذری مردم آذربایجان مستولی گردد .

کلمه آذربایجان چنانکه در اسناد جغرافیائی یونانی و رومی و ارمنی و عربی ثبت و ضبط شده شامل سرزمینی میشود که در جنوب رودارس و کوههای طالش قرار دارد و زمینهای قسمت شمالی رودارس را ولایات قراباغ و بردع و اران و ارمنستان و گرجستان

وشیروان و داغستان تشکیل میداد. در زمان نادرشاه که تشکیلات بیگلربیگیهای عصر صفوی را تغییر میداد ولایات شمالی رودارس راتا دامنه های شمالی کوه قفقاز و ساحل دریای سیاه ضمیمه بیگلربیگی آذربایجان کرد و حکومت این چندایالت و ولایت را که زیر نام بیگلربیگی آذربایجان درآورده بود به برادر خود ابراهیم خان واگذار کرد و سرانجام چنانکه سزداز عهده ضبط و نظم آن برنیامد و در داغستان به قتل رسید، واقعه ای که نادر را در مدت هشت سال بعد از آن به کروف و بیجا در شمال رودارس و ادار ساخت. نادر از این ترکیب توحید اراضی منطقه میخواست سیاست توسعه قدرت محلی را در برابر روس و عثمانی که به ضرب شمشیر او از این منطقه رانده شده بودند اجرا کند و نسی خواست بسار دیگر وجود امثال خوانین شیروان و کوه نشینان دامنه قفقاز موجب تحریک طمع و تجاوز آن دودولت متجاوز را فراهم آورد و تمرکز اداره آنجا را نخست در دست برادر و سپس برادرزاده اش برای تأمین همین غرض نهاده بود.

سقوط دولت عظیم نادری و تجزیه مملکت وسیع او، مدعیان را در چهار جهت از کشور برانگیخت ولی قالب سیاسی حکومت نادری دست نخورده ماند. در آغاز کار، بیم ظهور نادر دیگری به روس و عثمانی جرأت تجدید تجاوز به آذربایجان و ولایات تابعه را نمیداد تا آنکه حکومت زندیه و افشار به خوانین سر برآورده محلی متوالیاً سقوط کرد و در پی آن آقا محمدخان توانست وحدت ازهم گسیخته را در جنوب و غرب و مرکز کشور برقرار سازد و کاربرد آنجا انجامید که شاه قاجار کشته شد و جانشین او از عهده نگهداری ایران بهم پیوسته عمویش برنیامد.

نکته ای که باید دانست در زمان فتحعلی شاه دفاتر و اوراق دولتی کما فی السابق ایالات ماورای رودارس را ضمیمه ایران میشمرد و نام در بندوبا کوشیشه و تفلیس و ایروان و نخجوان و گنجه و شوشه و لنکران در جزو ولایات تابع آذربایجان نوشته میشد تا آنکه روسها بر طبق عهدنامه های شوم گلستان و ترکمان چای جزء دیرینه شمالی را از پیکر کشور جدا کردند و به نام ایالات ماوراء قفقاز بر امپراطوری خاندان رومانف افزودند سقوط حکومت رمانفها در دنبال جنگ جهانی اول به سکنه ماوراء قفقاز مجال اعلان استقلال داد و در داغستان و گرجستان و ارمنستان و بردعه یاران و قراباغ، چهار جمهوری برپا شد. جمهوری جنوب شرقی که از کنار ارس تا داغستان را شامل میشد میتواند یکی از نامهای قدیمی خاص آن سرزمین مانند اران یا بردع را برگزیند و خود را بدان موسوم و معروف سازد ولی خاطره نیک دوران الحاق به آذربایجان و سابقه حکومت هم-مذهبان شیعه بر آن آشیان قدیم قزلباشی، مردم را تشویق کرد که نام مملکت تازه را جمهوری آذربایجان بخوانند و چون سوءنیتی در این اقدام دولت مساوات با کومفهوم حکومت

وقت تهران نشد بر این اختیار نام اعتراضی نکرد و با آن باب مرادده گشود . پس از آنکه حکومت با کوبه دست بولشویکها افتاد و به جماهیر شوروی سوسیالیستی پیوست همان نام آذربایجان برگزیده دولت مساوات را حفظ کردند ولی به زبان ترکی محلی عنوان آذری نمودند . نویسنده مقاله آذربایجان دائرة المعارف اسلام که گویا دستخوش اشتباه و اختلاط میان اصطلاح «آذری» مدارک قدیم و زبان متداول محلی در عصر حاضر شده بود آذری را به جای ترکی آذربایجانی بکار برد و دیگران از روی جهل یا غرض خاصی از این اصطلاح نادرست نوظهور پیروی کردند و امرطوری زبردستانه توجیه و تلقین شد که دیده ام احیانا کسانی که در این باره پژوهش کرده اند و به مطالعه آنچه شادروان سیداحمد کسروی تبریزی درباره زبان آذری و محیط طباطبائی راجع به زبان تبریزی و مرحوم اقبال در باب رساله روحی انارجانی و سعید نفیسی درباره همان رساله و مصطلحات مردم تبریز و عبدالعلی کارنگ در خصوص لهجه های دیگر آذری نوشته اند و به درک مطلب آنها موفق شده اند باز در ته دل خود میخوانند میان آذری باختری پیوند بزنند که در پایان عصر ساسانی به دامنه های جنوبی کوه قفقاز سرایت کرده بود و مثلاً خزری و هزری و ازری و آذری را از یک اصل لغوی به حساب آورند و در این تصور و تصدیق گوئی در بن دل عقده ای نهفته دارند که میگشایند .

دو سال پیش در کابل شنیدم برخی از زبان شناسان ماورای آمو میخوانند میان نام قبایل جغتائی هزاره که در مشرق و مرکز افغانستان اقامت دارند با خزر معهود ارتباط و اتصال برقرار سازند و بدین ترتیب برای دودسته بزرگ شیعیان هزاره و آذربایجانی یا دسته ای از ترکان خزر که بعدها در روسیه جزو یهودیان اشکناز به تحلیل رفته اند اصلی واحد به وجود آورند .

خدا ما و دیگران را از شر خطا و اشتباه و غرض و مرض حفظ کند و به هموطنان عزیز توفیق فهم و تفهیم حق مطلب را بدهد تا در گفتار خود بیهوده و نسنجیده و نیندیشیده آنچه را که دیگران در طرح و ذکرش هدفی یا غرضی دارند به کار نبرند و برای زبان ترکی آذربایجانی نسبت آذری را که نام خاص زبان دیرین مردم آذربایجان بوده و خوشبختانه هنوز در گوشه و کنار آن سرزمین نشانه هایی از آن برجا مانده است ، در گفته و نوشته خود استعمال نکنند . ضمناً از وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و هنر و سازمان سیما و صدای ایران انتظار میرود در عرصه کارهای قلمرو مسئولیت خود این نکته را کاملاً ملحوظ و معمول دارند و با ادامه تجویز استعمال زبان آذری در مورد زبان ترکی آذربایجانی به توجیه و تعبیر ناروای محصول سوء نیت دیگران یاری نکنند .